

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل				
پیااده‌سازی	تصحیح و ویرایش اولیه	ذکر مآخذ	ویرایش دوم	تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی

مبحث یقین (ص ۱۰۴ ف ۱ - پایان مبحث)

تمام کاستی‌های ما در ضعف باور و یقین ماست. اگر یقین و باور، کامل شود، نقصی در شخص وجود ندارد؛ همه‌ی چیزهایی که طالب آنها هستیم، نقد نقد خواهد بود. گرچه الان هم نقد است؛ منتهی ما چون شک زده‌ایم، حقایقی را که وجود دارد نمی‌بینیم؛ والا خدا هست؛ ملائکه هستند؛ انبیاء و اولیاء هستند؛ وجود آنها قطعی است؛ منتهی راه بردن ما به آنها مستلزم این است که خدا توفیق دهد از سستی در باور عبور کنیم و به یقین کامل برسیم. اگر انسان به یقین برسد، هر چه را یقین کند وجود دارد؛ یعنی هست؛ ایجاد شده است. این در هر زمینه‌ای هم صدق می‌کند. راه رسیدن به یقین، این است که انسان متناسب با آنچه می‌خواهد درباره‌ی آن به یقین برسد، رفتار کند و آن حقیقت را هم برای خود بارها و بارها تکرار کند. این دو کار برای اینکه انسان به یقین برسد کمک بسیار زیادی می‌کند. البته قدم اول این است که انسان از نظر عقلی اقناع شود. تا فرد تردید عقلی دارد، طبیعتاً نمی‌تواند به سمت یقین حرکت کند؛ اما وقتی عقل او اقناع شد و احساس کرد که فلان عقیده عقیده‌ی درستی است؛ منطقی و صحیح است، اگر بخواهد آن را از ذهن خود به دل منتقل کند، راهش این است که آن حقیقت را بارها و بارها برای خود بازگو کند. تمامی اذکاری که مبتنی بر تکرار است و همه‌ی عباداتی که مکرراً انجام می‌دهیم، رمزش همین است؛ با تکرار اذکار، در واقع، اعتقاداتمان را مکرراً برای خودمان بازگو می‌کنیم؛ تمام

عباداتی هم که انجام می‌دهیم، در واقع، رفتارهایی است مبتنی بر یک مجموعه نگرش‌ها و اعتقادات و چون این رفتارها براساس آن نگرش‌ها و اعتقادات انجام می‌شود، آن اعتقادات را در وجود ما ریشه‌دار و ما را به یقین نزدیک می‌کند.

از خود خدا باید طلب یقین کرد. این تلاش‌های خود ماست؛ همان شیوه‌ای است که خدا و اولیاء خدا به ما آموخته‌اند که این چنین طلب یقین کنید؛ اما حقیقت یقین را خدای متعال روزی می‌کند؛ مثل همه‌ی آنچه که در این عالم هست. غیر خدا معطی‌یی وجود ندارد، یقین را هم خدا عطا می‌کند؛ منتهی ابراز نیاز در درگاه خدای متعال برای طلب یقین، با این‌گونه رفتارها می‌تواند انجام شود؛ والا یقین را خدا عنایت می‌کند. یکی از دعاهای بزرگ اولیاء خدا همین طلب یقین است؛ برای مثال، در اواخر دعای ابوحمزه ثمالی و یکی دو تا دیگر از دعاهای سحر ماه رمضان، طلب یقین وجود دارد: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ إِيْمَانًا تُبَاشِرُ بِهِ قَلْبِي وَ يَقِينًا حَتَّى أَعْلَمَ أَنَّهُ لَنْ يُصِيبَنِي إِلَّا مَا كَتَبْتَ لِي وَ رَضِيْتَنِي مِنَ الْعَيْشِ بِمَا قَسَمْتَ لِي يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ» انسان از خدا طلب یقین کند؛ باید از خود خدا یقین را گدایی کرد و از خدا خواست که ثبات و استحکام در باور را نصیب ما کند؛ منتهی با همان ادبی که گفتیم؛ یعنی اظهار نیاز را با نوعی تلاش توأم کنیم که این تلاش، خود نوعی اظهار نیاز است.

تمام کتاب مصباح‌الهدی می‌خواهد ما را به یقین برساند. از همین روست که در مقدمه‌ی مصباح، تذکر داده شد که این کتاب، کتابی نیست که انسان یک‌بار بخواند و آن را کنار بگذارد. شخص باید یک‌بار از اوّل تا آخر، آن را بخواند تا تصویر کلّ مطلب در ذهنش شکل بگیرد و بعد هر مبحث؛ حتی هر صفحه‌ی آن را بارها و بارها تکرار کند؛ یعنی یک صفحه را

۱. سیّدبن طاووس، اقبال‌الاعمال، ج ۱، ص ۸۲ و مجلسی، بحار، ج ۹۵، ص ۱۰۰ و محدث‌قمی، مفاتیح، دعای سحرهای ماه

امشب می‌خوانم؛ کمی در مورد آن فکر می‌کنم ببینم چه می‌گوید؛ فردا شب و پس فردا شب، باز همان یک صفحه را می‌خوانم. این تکرار هم کمک می‌کند که فهم عمیق‌تری از مطلب به دست بیاید؛ یعنی لایه‌های عمیق‌تری از آن حقایق برای ما مکشوف شود و درک عمیق‌تری پیدا کنیم؛ هم کمک می‌کند که در مورد نکته‌های عمیقی که در آن هست به باور برسیم. لذا شاید بتوان گفت محور کل کتاب مصباح‌الهدی بحث باور و یقین است؛ می‌خواهد در مورد همه‌ی آنچه تا به حال به آن معتقد بوده‌ایم؛ اما هنوز به یقین کامل نائل نشده‌ایم، ما را به باور برساند. جمله‌های پایانی این مبحث را می‌خوانیم و اگر توضیحاتی لازم باشد عرض می‌کنم.

❁ یکی از علمای بزرگ نجف پس از سال‌ها تدریس در حوزه، درس را تعطیل کرد و در را به روی خود بست. به سراغش که رفتند، دیدند بسیار لاغر شده و دماغش تیغ کشیده و حالش منقلب است. از او پرسیدند که چرا درس را تعطیل کرده و طلبه‌ها را محروم ساخته است. در پاسخ گفت: این اواخر این احتمال برایم مطرح شده است که اینکه می‌گفتیم خدا و قیامتی هست ممکن است راست باشد و همین احتمال مرا از آنچه عمری خود را به آن مشغول کرده بودم باز داشته و به این حال افکنده است. (۷:۳۸)

حقایق، حقایق بزرگی است؛ یعنی محتمل، بزرگ است، هر چه هم احتمال ضعیف باشد، به دلیل عظمت محتمل، خیلی تأثیرگذار است. این بزرگوار که یک عمر عالم بزرگ نجف بوده و طلبه‌های بسیار تربیت کرده و مباحث دینی بسیاری را آموزش داده بوده است؛ اما ببینید! بهره‌اش از دین فقط در حدّ یک تصدیق عقلی بوده؛ در حدّ یک علم و یک سری محفوظات ذهنی بوده است. این خیلی با باور فاصله دارد. آنچه به صورت واقعی در زندگی ما تأثیرگذار است، باورهای ماست، نه دانسته‌های علمی ما. خیلی چیزها را ما از نظر علمی و عقلی می‌دانیم که هیچ تأثیر عملی هم در رفتارهای ما ندارد و آثاری از وجود آن در روحيات و

خلقیات ما مشاهده نمی‌شود. این شخص هم عالم، مجتهد و فقیه بود و شاگردان بسیاری هم داشت، یک دفعه در را بست و درس‌ها را تعطیل کرد؛ نزد ایشان آمدند و گفتند: حضرت آیه‌الله، چرا مردم را محروم کردید؟ این همه طلبه از محضر شما استفاده می‌کردند! دیدند نه؛ اصلاً حال او، حال دیگری است؛ به شدت لاغر شده؛ رنگ چهره‌اش پریده و حال عجیبی دارد. از او پرسیدند ماجرا چیست؟ چرا طلبه‌ها را محروم و درس را تعطیل کردید؟ این همه مردم، این همه علما از محضر شما استفاده می‌کردند! گفت: این اواخر احتمالی برای من آمده که ممکن است حرف‌هایی که تا به حال می‌زدیم، واقعیت داشته باشد؛ یعنی به راستی خدایی و قیامتی باشد. همین احتمال مرا به این روز انداخته است. اینکه فرد به احتمالش هم برسد خوب است؛ چون گاهی اوقات فرد با لفظ بازی می‌کند؛ یک عمر با اصطلاحات و الفاظ بازی می‌کند؛ حقایق بسیار بلند را اسباب بازی و کسب خودش قرار می‌دهد؛ درآمد دنیوی با آن به دست می‌آورد؛ درس می‌دهد؛ کتاب می‌نویسد؛ می‌فروشد؛ با اظهار فضل و اظهار علم، برای خودش در جامعه احترام می‌خرد. اینها غیر از باور و یقین است. چیزی که در دستگاه خدا خریدار آن هستند، باور و یقین است و این حسابش با بازی‌های لفظی ما فرق می‌کند. فرمود: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ^۲ عِبَادَتِ يَكُ حَرْفِ اسْتِ؛ یعنی بندگی آنها در پیشگاه خدا ادعا، حرف و لفظ است، در میدان عمل و واقعیت، آثاری از آن نیست؛ شخص یک عمر حرف زده است. بزرگان هم از این تأسف خورده‌اند که چرا یک عمر با اصطلاحات بازی کرده‌ایم. در کتاب‌های امام علیه السلام مثلاً کتاب چهل حدیث یا دیوان اشعار، ایشان بارها و بارها از همین قضیه اظهار نگرانی می‌کنند. در نامه‌ای به عروسشان نوشته‌اند: ما یک عمر با اصطلاحات بازی کرده‌ایم. باور غیر اطلاعات و علم و فضل است و اگر کمی از

^۲. سوره‌ی حج، آیه‌ی ۱۱.

آن بیاید خیلی گران قیمت است. در روایات داریم: کمتر از یقین، چیزی در عالم توزیع نشده است.^۲ کمترین چیزی که خدای متعال در بین خلق توزیع نموده، یقین است که از گوگرد سرخ و کبریت احمر کمیاب تر است. انسان اهل یقین بسیار کمیاب است؛ خیلی موجود کمیاب و ذی قیمتی است. این بزرگوار گفت: این اواخر یک احتمال برایم آمده و مرا به این روز انداخته است؛ یعنی دست از آن بازی‌ها برداشته‌ام؛ دیگر کی می‌توانم درس بدهم؟ درس بگیرم؟ دیدم اینها بازی است. این حقایق واقعاً شخص را به گونه‌ی دیگری به زندگی وا می‌دارد. اگر کسی باور داشته باشد حال او حال دیگری خواهد بود.

✿ شخصی برای خرید نان به در دکان نانوايي رفت و دید یک صف طولانی از افراد جلوی نانوايي تشکیل شده است و اگر بخواهد صبر کند تا صف تمام شود باید مدت زیادی منتظر بماند؛ لذا به کسانی که در صف بودند گفت: چرا برای خرید نان در صف ایستاده‌اید؟ یک کوچه بالاتر پلو مجانی می‌دهند. افراد حرف او را باور کردند و صف را رها کرده و به دنبال پلوی مجانی رفتند. اتفاقاً حرف او درست از کار در آمد و در کوچه‌ی بالایی واقعاً پلو می‌دادند و کسانی که رفتند، گرفتند. کم‌کم خود او هم که این حرف را ساخته بود گفت: نکند به راستی در کوچه‌ی بالا پلو مجانی بدهند؟ این بود که خودش هم صف را رها کرد و به دنبال پلو رفت. راه خدا هم همین طور است. اول بدون اینکه خودمان باور داشته باشیم دیگران را به در خانه‌ی خدا فرستادیم و آنها هم به نتیجه رسیدند. کم‌کم خودمان هم باورمان آمد و راهی درگاه الهی شدیم. (۵۶:۱۳)

داستان را شنیدید. طرف دید اگر بخواهد بایستد خیلی طول می‌کشد. با این ترفند به خیال خودش مردم را فرستاد دنبال نخود سیاه. به خیال خودش یک چیزی گفت؛ باور نداشت که

۲. «ما فُئِمَ فِي النَّاسِ شَيْءٌ أَقَلُّ مِنَ الْيَقِينِ»: کلینی، کافی، ج ۲، ص ۵۱ و مجلسی، بحار، ج ۶۷، ص ۱۳۶.

راست باشد. به دروغ گفت کوچهی بالایی مجّانی پلو می دهند. اینجا برای نان می ایستید، تازه پول هم باید بدهید؛ تا ملت صف را رها کنند و خودش زودتر برود و نانش را بگیرد. اتّفاقی حرف او درست از کار در آمد و در کوچهی بالایی واقعاً پلو می دادند و کسانی که رفتند، گرفتند. گاهی اوقات ما این گونه هستیم. امثال من حرف هایی را می زنیم که مستمع باورش می آید و عمل می کند در حالی که ما یک عمر حرف زده ایم. او رفت به ثمرش رسید و خدای ناکرده، ما با لفظ خودمان را مشغول کرده ایم.

داستان های مختلفی نقل می کنند که مثلاً، پیری به شاگردش گفت اگر می خواهد از روی آب رد شود، ذکر "یا علی" بگوید. یک روز خواستند از نهری رد شوند؛ شاگرد شروع کرد به ذکر یا علی گفتن و از روی آب رد شد. دید استادش آن طرف ایستاده است، گفت: استاد، شما چرا ایستاده اید؟ شما هم ذکر را بگویید. استاد گفت: تو با باور و یقین ذکر را می گویی. تو حرف مرا باور کردی؛ ولی من فقط حرف زده ام، اگر بیایم، در آب فرو می روم. ماجرا این گونه است، گفت: کوچه بالایی پلو می دهند، واقعیت هم پیدا کرد، رفتند و پلویشان را گرفتند؛ منتهی آن شخص خوش شانس بود. کم کم خود او هم که این حرف را ساخته بود گفت: نکند به راستی در کوچهی بالا پلو مجّانی بدهند؟ خودش هم شک زده شد و گفت: نکند که واقعاً این طور باشد؟ این بود که خودش هم صف را رها کرد و به دنبال پلو رفت. راه خدا هم همین طور است. اوّل بدون اینکه خودمان باور داشته باشیم دیگران را به در خانه ی خدا فرستادیم و آنها هم به نتیجه رسیدند. چقدر از این موارد پیش آمده است؟! من موارد عجیبی از اینچنین افراد را متعدّد شنیده ام. ظاهراً در اسفار ملاحظه کردیم؛ نقل می کند که گروهی به حج رفته بودند، شخص ساده ای هم همراه آنها بود؛ خواستند سر به سر این شخص بگذارند؛ موقع برگشتن از سفر حج به او گفتند: آیا تو برات آزادی از آتش دوزخ را از خدا گرفتی؟ گفت: نه! گفتند: ما گرفتیم. این بنده خدای ساده دل قضیه را باور کرد، جمعیت

را رها کرد و دوباره به مسجدالحرام برگشت و شروع به گریه و زاری کرد که خدایا به بقیه برات دادی و به من ندادی؟ با همین باور قوی، یک باره لوح سبز رنگی از آسمان آمد که روی آن نوشته شده بود: **هَذَا بَرَاتٌ مِنَ النَّارِ**. برات را گرفت و خوشحال به کاروان بازگشت. ببینید! باور است که کار می‌کند. آمد و گفت: من هم برات گرفتم. گفتند: ما سر به سر تو گذاشتیم. گفت: نه، سر به سر چیست؟! این هم برات من که گرفته‌ام. این طور موارد خیلی اتفاق افتاده است. اینکه گفته‌اند: **«أَكْثَرُ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْبُلَّةُ»** اکثر اهل بهشت اشخاص زودباور و خوش‌باور هستند؛ به همین دلیل است. آنها با همان باور جدی و صدقی که دارند چیزهایی را می‌گیرند که بزرگان در آن مانده‌اند. این است که فرمود: راه خدا هم همین طور است. اول بدون اینکه خودمان باور داشته باشیم دیگران را به در خانه‌ی خدا فرستادیم و آنها هم به نتیجه رسیدند. کم‌کم خودمان هم باورمان آمد و راهی درگاه الهی شدیم. خدا کند که همین طور شود. این را حاج آقا راجع به خودش می‌فرمود؛ می‌فرمود: اول همین طور الکی ما به مردم گفتیم: خدا خوب است؛ چنین است؛ چنان است. مردم هم باور کردند و رفتند. بعد کم‌کم خودمان هم باورمان آمد؛ رفتیم و دیدیم بله، همین طور هم هست. امیدواریم خدا نصیب ما هم که اینها را می‌گوییم بکند که خودمان هم باورمان بیاید. حرف‌هایی که می‌زنیم و بعضی‌ها با آن صدق و صفای باطنی خود باور می‌کنند و می‌رسند؛ خدا کند خودمان هم باورمان بیاید؛ چون معلوم نیست واقعاً آن طرف چه خبر است. گفت: بسی مراد که آنجا مرید خواهد بود. آن طرف خیلی چیزها عوض می‌شود. خیلی از مریدها مرادند؛ خیلی از مرادها مریدند؛ خیلی از مستمعین به جاهایی رسیده‌اند که گوینده‌ها و مرشدین نرسیده‌اند.

نکته‌ی آخر در بحث باور که تذکر خوبی است، این است که فرمود:

^۴ مجلسی، بحار، ج ۵، ص ۱۲۸.

❁ مسائل اختلافی و احتمالات را برای افراد عادی نگو؛ چون به یقینشان لطمه می خورد و اذیت می شوند. (۲۰:۳۲)

یکی از مشکلات ما همین است؛ همین که چهار کلمه معلومات ظاهری پیدا کردیم، یاد می گیریم چگونه تشکیک کنیم و احتمالات مختلف را مطرح کنیم. افراد صاف و صادق، افراد عادی و معمولی، همان چیزی که به آنها گفته می شود را به راحتی تحویل می گیرند و عمل می کنند و بهره اش را می برند؛ اما بعضاً اهل علم آنها را هم خراب می کنند؛ آنها را هم شک زده و محروم می کنند. مثلاً، در مفاتیح، در بعضی موارد، نسخه بدل دعاها را نقل کرده و گفته است این عبارت یا کلمه‌ی این دعا این گونه هم خوانده شده است. این شخص پاک و ساده به سراغ این جناب حجت‌الاسلام یا این جناب آقای باسواد می رود که حاج آقا، این دعا را این طور بخوانیم درست تر است یا آن طور؟ مثلاً در دعای ندبه، فلان جمله‌ی دعا به دو شکل نقل شده است. حاج آقا این طور بخوانیم بهتر است یا آن طور؟ حاج آقا به جای اینکه او را از شک زدگی نجات دهد، می گوید: می دانید حقیقت چیست؟ سند دعای ندبه خیلی مطمئن نیست. خیلی اطمینان ندارم که دعا از طرف معصوم آمده باشد. خراب کرد. این بدبخت آمده بود که او مشکلش را حل کند؛ او زد زیر باور این بنده‌ی خدا که با عشق و صفا دعایش را می خواند؛ حالش را می کرد و بهره اش را می برد. با همین اظهار فضل و اظهار علمش خراب کرد و طرف را اذیت کرد؛ یعنی او را هم محروم کرد و به یقینش لطمه زد. امیدواریم علم ما طوری نباشد که هنر علمان تشکیک و افراد را به تردید انداختن باشد! تا می توانیم علمان کمک کند که افراد را به اطمینان برسانیم. این که می گوید این طور بخوانم یا آن طور؟ بگو هر دو صورتش خوب است. خیلی می خواهی همت کنی بگو هر دو صورت خوب است؛ یا نه؛ بگو این طور بخوان؛ چون هر دو عبارت، معانی خوب و قشنگی دارد. او را از کلّ دعا محروم نکن؛ این فضولی است. حاج آقا می فرمود: افراد فاضل، فضولی

می‌کنند. این هم فضولی در دستگاه خداست. نه، این‌گونه نباشیم. امیدواریم باورها را محکم‌تر کنیم. شخصی را که با دل ساده‌اش می‌گوید: گفته‌اند امام صادق علیه السلام فرموده‌اند که اگر فلان کار را بکنید، فلان چیز را در بهشت به شما می‌دهیم یا در قیامت فلان عطا را به شما می‌کنیم، شک زده‌اش نکنید که معلوم نیست روایت آن خیلی مطمئن باشد. او را مطمئن کنید. بگذار برود انجام بدهد؛ کار بدی که نیست؛ یک کار خیر است، بگذار انجام بدهد. احادیث من بلغ همین را گفته است که اگر چیزی از قول معصومین برای شما نقل شد و شما به اطمینان اینکه معصوم گفته، عمل کردید؛ به امید اینکه آن چیز را به شما بدهیم؛ بر ماست که آن را به شما بدهیم؛ ولو آن روایت جعلی باشد. ضرری ندارد، چرا به یقین او لطمه می‌زنید؟ او آمده راز و نیاز عاشقانه‌ای با امام زمان عجل الله فرجه در قالب دعای ندبه بکند؛ کجای آن بد است؟ کدام عبارتش مشکل دارد که هنر خود را در این قرار دادی که در روایت دعای ندبه تشکیک کنی؟ بعضی‌ها این‌طورند؛ به‌خاطر اینکه اسم خود را در تاریخ ثبت کنند از این کارها می‌کنند. مثال‌هایی هست که بهتر است نگویم. امیدواریم به یقین افراد کمک کنیم. اگر نمی‌توانیم کمک کنیم، لاقلاً لطمه نزنیم؛ افراد را با اظهار فضل و علم خود شک زده نکنیم.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ

۵. مجلسی، بحار، ج ۲، ص ۲۵۶.